

تأثیر آموزه های عرفانی بر مدیریت بهره وری در سازمان های دولتی و خصوصی ایران

خلیل بهرامی قصرچی

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد دهقان

چکیده

در اقتصاد کلاسیک و معمول بهره وری و استفاده بهینه از عوامل تولید یکی از شاخصهای موفقیت نظام اقتصادی مطرح شده است. آنچه در این نوع اقتصاد به عنوان ارتقاء بهره وری محسوب می شود، استفاده بهینه و کارا از تمام عوامل و نهاده های موجود و ترکیب آن به نحو مطلوب که با کمترین عوامل بیشترین تولید را انجام داد؛ مورد نظر است تا تولید کننده از این طریق بتواند سود خود را حد اکثر سازد. زیرا در اقتصاد سرمایه داری هدف انسان اقتصادی، ماکزیمم سازی سود است و در نظام اقتصادی اسلام نیز می توان گفت که هدف انسان اقتصادی، ماکزیمم سازی سود در چهارچوب قوانین اسلامی است البته اهداف دیگر را نیز می توان در آن دخیل دانست اما غالب تولیدکنندگان در جامعه اسلامی به دنبال حد اکثر سازی سود مطابق ضوابط شرعی می باشند.

علم اقتصاد را چه " مطالعه ای رفتار انسانی در رابطه میان مقاصد و منابع کمیاب که مورد استفاده ی مختلف دارند " تعریف کنیم یا علم " ارزشیابی و انتخاب " بدانیم و چه قایل به علم اقتصادی اسلامی بشویم و چه آن را مطلق بدانیم و در چهار چوب آئین خاص محصور نکنیم؛ در جامعه اسلامی رفتارهای خاص وجود دارد که خصیصه غالب به حساب می آید لذا برای دستیابی به نتیجه مطلوب در رفتارهای اقتصادی جامعه اسلامی، ناگزیریم به آنها توجه نمائیم. از دیدگاه اسلام ارتقاء بهره وری و استفاده از نقطه بهینه، مفهوم وسیعتر و گسترده تری دارد که در این نوشتار به برخی از موارد آن اشاره می گردد.

واژه های کلیدی: عرفان، مدیریت، اقتصاد، بهره وری، کارایی، اثربخشی، سازمان های دولتی، سازمان های خصوصی.

مقدمه

بهره‌وری از مفاهیم علم اقتصاد و مدیریت است که چنین تعریف می‌شود: «مقدار کالا و یا خدمات تولید شده در مقایسه با هر واحد از انرژی و یا کار هزینه شده بدون کاهش کیفیت یا به این شکل: اثربخشی به همراه کارایی». به دیگر سخن، بهره‌وری، عبارتست از، بدست آوردن حداکثر سود ممکن، با بهره‌گیری و استفاده بهینه از نیروی کار، توان، استعداد و مهارت نیروی انسانی، زمین، ماشین، پول، تجهیزات، زمان، مکان و... به منظور ارتقاء رفاه جامعه. بهره‌وری به نسبت کار انجام شده به کاری که باید انجام می‌شده اطلاق می‌شود.

می‌توان گفت برای نخستین بار لغت «بهره‌وری» توسط فردی به نام «کوئیزی» در سال ۱۷۷۶ (میلادی) بکار برده شد. بیش از یک قرن بعد یعنی در سال ۱۸۳۳ (میلادی) فردی به اسم «لیتر» بهره‌وری را «قدرت و توانایی تولید کردن» تعریف کرد. بایستی توجه داشت که واژه بهره‌وری با گسترش انقلاب صنعتی و جهت افزایش سودمندی حاصل از نیروی کار، سرمایه و مواردی از این دست گسترش یافت.

مولفه‌های بهره‌وری

بهره‌وری به عنوان یکی از معیارهای سنجش فعالیت‌ها، با در نظر گرفتن هدف و مقصد مد نظر از دو زاویه مجزا قابل بررسی است. از یک سو، نقش مفید و مؤثر بودن فعالیت در دستیابی به هدف ترسیمی مورد ارزیابی قرار گرفته و از سوی دیگر بازده فعالیت مطرح می‌شود. براین اساس می‌توان بهره‌وری را به دو مولفه تجزیه کرد: اثربخشی: میزانی که فعالیت‌های برنامه‌ریزی شده تحقق یافته و نتایج برنامه‌ریزی شده به دست آمده است. (کار درست کردن). کارایی: رابطه بین نتیجه بدست آمده و منابع استفاده شده. (درست کار کردن). (تعاریف برگرفته از ISO ۲۰۰۵:۲۰۰۰)

بنابر این (بهره‌وری = اثربخشی × کارایی) به عبارت دیگر بهره‌وری عبارت است از تحقق همزمان اثربخشی و کارایی برای مثال وقتی تنها نیمی از اهداف یک فعالیت (اثربخشی پنجاه درصد) با دوبرابر منابع لازم (کارایی پنجاه درصد) محقق شود بهره‌وری بدست آمده بیست و پنج درصد خواهد بود، دکتر جوران در هندبوک خویش درست انجام دادن کار درست را بهره‌وری قلمداد می‌کند.

عوامل مؤثر بر افزایش بهره‌وری

بطور کلی عوامل مؤثر برای افزایش سطح بهره‌وری را می‌توان چنین برشمرد:

الف. عوامل مادی

بهبود کیفی عامل کار، با توجه به اینکه نیروی انسانی مهم‌ترین عامل در بهبودی بهره‌وری می‌باشد لذا می‌توانند با بکارگیری نکات ذیل موجبات ارتقای بهره‌وری را فراهم نمایند.

- بهبود روابط حاکم بین مدیر و کارکنان
- بهبود در بکارگیری رهاورد های فناورانه
- توجه و اصلاح عوامل محیطی

ب. عوامل معنوی

در این نوشتار تلاش ما بر آن است که به برخی از عوامل معنوی مؤثر بر بهره‌وری از دیدگاه آیات و روایات و آموزه‌های عرفانی هر چند به صورت فشرده بپردازیم. از دیدگاه قرآن و احادیث رابطه مثبتی بین ایمان به مبدأ، معاد، شکر، انفاق و استغفار و بین برکات آسمان و زمین وجود دارد. هر کدام از این عوامل می‌توانند باعث افزایش و فزونی نعمت‌ها و برکات مادی شوند.

چرخه مدیریت بهره‌وری (PMC)

چرخه مدیریت بهره‌وری فرآیندی است که طی آن بین مجموعه عوامل تولید بهترین ترکیب حاصل و متناسب با شرایط درون و برون سازمانی در بهره‌وری تغییراتی حاصل می‌گردد. چرخه مدیریت بهره‌وری، یک رویکرد و چارچوب عمومی متداول و مقبول جهانی است که در راستای مدیریت بهره‌وری در سازمان صورت می‌پذیرد. منظور از مدیریت بهره‌وری، اداره کردن مجموعه فعالیت‌هایی است که به منظور ارتقای بهره‌وری انجام می‌گیرد. این فعالیت‌ها شامل برنامه‌ریزی، اجرا، هدایت و هماهنگی برنامه‌های بهبود بهره‌وری در سازمان است. مدیریت بهره‌وری یک فرایند مستمر و مداوم است. انجمن بهره‌وری ایران^۱.

تاریخچه مختصر سازمان‌های دولتی ایران

سازمان به مثابه ظرفی است که شکل، محتوا و گنجایش آن باید متناسب با مظلوف تعیین شود. مظلوف سازمان دولتی از وظایف دولت نشأت می‌گیرد. وظایف دولت را قانون اساسی تعیین می‌کند. اگر معیار عقلانیت (Rationality) در کشور حاکم باشد، در این صورت هم رعایت قانون در جامعه اهمیت می‌یابد و هم سازماندهی براساس تعقل صورت می‌گیرد. به عبارت دیگر در چنین جامعه‌ای، دولت آن چیزی را که وظیفه‌اش است انجام می‌دهد و برای انجامش آنچنان ظرفی انتخاب می‌کند که واقعا مناسب است. پس بین سازماندهی و وظایف ارتباط تنگاتنگ است و عقلانیت حکم می‌کند که با رعایت اصول اقتصادی (یعنی بهینه‌یابی) این سازماندهی انجام و وظایف دولت نیز در ظرف مناسب انجام گیرد.

در ایران معاصر براساس مدارک موجود، اولین سازماندهی دولت به شکل نوین، در زمان ناصرالدین شاه قاجار انجام گرفته است. در این سازماندهی، (به تصویر صفحه مراجعه شود) نظام اداری کشور در قالب ۱۱ وزارتخانه که در رأس آنها پادشاه و صدر اعظم قرار داشت به انجام امورات مختلف مرکز و ولایات می‌پرداخت.

هرچند با مرور زمان در سازمانهای دولتی ایران تغییراتی صورت گرفته، اما از نظر ساختاری نظام اداری کشور تحول نیافته است، چرا که نظام اداری از نظام اقتصادی-اجتماعی کشور تبعیت می‌کند و بدلیل شکل‌گیری نظام اداری در عصر امتیازات-عصری که استعمارگران انگلیس و روس میداندار عرصه حاکمیت در ایران بودند و زمامداران وقت منابع کشور را نه برای مدت کوتاه و میان مدت بلکه برای دوره‌های طولانی تا ۶۰ سال تسلیم بیگانگان می‌نمودند-ساختار آن بالطبع با نیازهای استقلال و توسعه کشور بنیان‌گذاری نشده است و در دوره پهلوی هم به علت تغییر شکل حاکمیت سلطه (۵) و استمرار و تشدید آن، نه فقط تحولی در ساختار اقتصادی-اجتماعی بوجود نیامد، بلکه به دلیل اهمیت یافتن نقش نفت در اقتصاد کشور و دستیابی دولتها به درآمدی سهل الوصول تر از خراج و مالیات، روز به روز ساختار اقتصادی-اجتماعی به نفت وابسته تر شد و نظام اداری کشور هم به تبعیت از ساختار مزبور هر روز بیش از روز پیش «تفتخوار» شد. بنابراین، سازمانهای دولتی ایران مطابق با نیازهای واقعی کشور به نفت، نظام اداری هم تغذیه‌کننده از درآمد نفت بوده و هم توزیع‌کننده آن، و به همین دلیل در کشور عموماً مناطقی که «اداره» بیشتری در آنجا مستقر بوده از امکانات بیشتری هم برخوردار گردیده است.

بطور خلاصه می‌توان گفت در شکل‌گیری سازمانهای دولتی ایران، بجای معیار عقلانیت، ملاحظات و منافع گروههای ذینفوذ سیاسی مطمح نظر بوده و ایجاد تغییرات در آن تا پیروزی انقلاب اسلامی، اعم از ایجاد یا حذف سازمانها یا افزایش و کاهش شاغلین، براساس رعایت اصول علمی صورت نگرفته است.

نظام اداری کشور، در دوره انقلاب، نارسائی خود را نمایند و نهادهای انقلاب اسلامی که ابتدا با رعایت تناسب بین ظرف و مظلوف تکوین می یافتند، لیکن با مرور زمان به لحاظ عدم ایجاد تحول اساسی در ساختار اقتصادی-اجتماعی و بدلیل رهبریت مجموعه نظام اداری بوسیله تشکیلات قبل از انقلاب، علیرغم نیاز روز افزون کشور، قادر به ایجاد تحول در نظام اداری کشور نشده اند و بهمین دلیل کل نظام اداری کشور با وجود ایجاد تغییرات زیاد در تشکیلات و عناصر آن، همچنان تحول نیافته باقی مانده و بعنوان یکی از تنگناهای اساسی توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایران محسوب می شود.

کارآمدی دین و مدیریت

برای بررسی وجوه کارآمدی دین در مدیریت جامعه، طبیعی است که ابتدا باید تصویری واضح و دقیق از دین و مدیریت ارائه شود. با توجه به تلقی های مختلفی که درباره ی دین و زندگی و به طور کلی وجوه زندگی از جمله مدیریت به طور خاص وجود دارد، نتایج به دست آمده در این باره متفاوت می باشد.

یک برداشت در این زمینه، چارچوب دین را به امور شخصی و فردی منحصر می داند؛ مانند تلقی هایی که در غرب و به طور مشخص در جریانات اگزیستانسیالیسم دینی مشاهده می کنیم. در این نگرش عملاً دین محدود و قلمرویی را دربرمی گیرد که به ارتباط فرد با امر مقدس یا خدا مربوط می شود و حالات، ویژگی های شخصی و آرزوهای فرد و تلقیاتش از انسان و جهان، به رابطه با آن امر مقدس یا خدا بستگی دارد. در این نگرش، سخن از کارآمدی دین در اداره ی جامعه امری بیهوده است؛ زیرا پرواضح است که اگر تلقی از این دین محدود به احوال فرد و رابطه اش با خدا باشد، دیگر صحبت از دین در حوزه زندگی و حیات جمعی و ابعاد آن مثل مدیریت، قابل طرح نخواهد بود. بنابراین باید پایه بحث را بر دینی بنا نهاد که براساس آن بتواند به وجوه مختلف کارآمدی دین در مدیریت جامعه پرداخت.

ضروری است که قبل از هر کاری، ابتدا تعریف دین را مشخص کنیم. البته در این نوشتار به طور مختصر و در حد گنجایش نوشته به این بحث می پردازیم. در اینجا اشاره ای می کنیم به بعضی از تعاریفی که در نتیجه نهایی بحث تأثیر گذارند. یکی از تعاریفات دین، برابر دانستن آن با فقه است که منظور از فقه، احکام و قوانین و مقررات دینی است. این برداشت با وجود صحیح بودن، کامل نیست. وقتی ادعا می کنیم دین در زندگی عموماً، و در بخش خاصی مثل مدیریت خصوصاً، نقش دارد و می تواند حضور پیدا کند و تأثیرگذار باشد، و می توان به این اعتبار مدیریت دینی و غیردینی داشت، مقصودمان از دین، چیزی فراتر از فقه است؛ امری که فقه را نیز در بر دارد.

تصور دیگر از دین برابر دانستن آن با آموزه های نقلی است. طبق این برداشت، دین حوزه گسترده تری را شامل می شود. مقصود ما از آموزه های نقلی، آموزه هایی است که از متون دینی مثل قرآن و روایات به دست می آید. طبق این تعریف، کارکرد دین در حوزه مدیریت بر پایه مؤلفه هایی است که از قرآن و روایات استخراج می شود. باید دانست که آموزه های نقلی نیز قسمتی از دین را تشکیل می دهند، ولی در تأثیر و نقش دین در مدیریت، مقصود ما فقط شامل آموزه های نقلی نمی شود.

در گزینه سوم، منظور از دین یک الگوی معرفتی خاص است که در آن حوزه هایی مانند جهان شناسی، انسان شناسی و خصوصاً اخلاق و ارزش ها گرد هم آمده اند و تمام ابعاد حیات و معیشت را چه در بعد اعتقادی، چه در بعد حقوقی و چه در بعد اخلاقی دربرمی گیرد. منظور ما از دین، چنین الگویی است؛ الگویی که منابع مختلفی را می توان برای آن تصور کرد. در شکل گیری این الگو می توان از منابع نقلی، شهودی و عرفانی استفاده کرد. در نتیجه، این مورد، گزینه مناسبی برای تعریف دین در بحث هایی از قبیل نقش دین در مدیریت زندگی است. در این مجموعه نیز از فقه و آموزه های نقلی استفاده می شود؛ ولی علاوه بر آنها از مجموعه وسیعی از آموزه های نقلی، عرفانی و شهودی نیز بهره برده می شود. این نظریه تا حدودی در سخنان بزرگان حوزه خصوصاً حضرت آیت الله جواد آملی بازتاب داشته است. ایشان در برخی از بیانات خود دین را اعم از عقل و نقل می دانند و دین را مقابل عقل قرار نمی دهند. مراجعه به منابع مهم دینی، مثل قرآن این نظریه را تأیید می کند؛ زیرا قرآن در بسیاری از موارد انسان را به عقل و عقلانیت ارجاع می دهد. به بیان دیگر، مراجعه به عقل و دستاوردهای عقلی بخشی

از دین اسلام محسوب می شود. از آنجا که علم محصول عقل است، هنگامی که سخن از عقل می شود، هم حوزه های فلسفی را پوشش می دهد، هم حوزه های علم را؛ حال این عقل چه عقل نظری فلسفی باشد، چه عقل تجربی که به آن علم می گوئیم. در حقیقت، تمام این موارد بخشی از دین ما را شکل می دهند.

در مدیریت دینی، منظور از دینی یعنی نگرشی خاصی به جان و انسان. حال ممکن است خاستگاه این نگرش آیات و روایات باشد، ممکن است عقل حکیمانه یا شهود و مکاشفه عرفانی باشد. عاملی که آن را دینی می کند، الگو و تصویر خاصی است که ما از جهان، انسان و جامعه داریم، نه منبع معرفت که از آن بهره برده ایم. هدف از بیان این موارد، مشخص نمودن مقصود ما از دین است که البته به صورت گذرا مطرح شد. چرا که در مباحثی از این دست، گاه مغالطاتی، هم از جانب طرف داران دخالت دین در مدیریت صورت می گیرد و هم از جانب مخالفان. گاهی اوقات دین داران معنای خیلی خاصی از دین مدنظرشان است؛ مثلاً دین را برابر فقه می دانند. در نتیجه حوزه دین را بسیار ضیق در نظر می گیرند که اتفاقاً این محدودیت در نگرش، در نهایت، به ناکارآمدی دین منجر می شود. هرچه مبنا وسیع تر گرفته شود، توانایی دین برای حل مشکل بیشتر می شود. نکته ی جالب توجه اینکه بسیاری از متفکران غیرمسلمان، ولی بانصاف، اظهار می کنند که در بین ادیان شناخته شده و مهم، هیچ دینی به اندازه اسلام روی عقل و تعقل تأکید نکرده است. این حقیقی است که در نظریه حضرت آیت الله جواد آملی این گونه انعکاس یافته است که اساساً عقل حقیقت یاب بخشی از دین ما است و به این اعتبار ادعا می کنیم که حکمت ملاصدرا حکمت اسلامی است. با اینکه یک پایه حکمت ملاصدرا عقل و برهان است؛ ولی آن عقل را عقل حکیمانه می دانیم که بخشی از دین اسلام محسوب می شود.

بنابراین مقصود ما از دین منحصر به آیات و روایات نمی شود؛ بلکه مقصود از دین هرچیزی است که متعالی و در ارتباط با امر قدسی باشد و انسان را به کمال برساند. ویژگی های اصلی انسان اسلامی را آیات و روایات ترسیم می کنند؛ اما تفصیل و فروعاتش برعهده ی علما و متفکران اسلامی است.

شایان ذکر است که بسیاری از علومی که در ارتباط با زندگی دنیوی سامان پیدا کرد، حتی در بلاد غیردینی، محصول عقل است. اگر این آموزه ها را در تضاد با دین ببینیم، به دین جفا کرده ایم. به خصوص آنکه در منابع دینی ما از عقل به نوبی درون تعبیر شده و یکی از منابع دینی محسوب شده است. در واقع، محصول عقلی، محصولی دینی نیز است. بنابراین مقصود از دینی شدن مدیریت، تکذیب و کنار گذاردن تمام دستاوردهای بشر نیست. چه اینکه با این کار خود را از بخشی از دین محروم کرده ایم که همان بخش عقلی آموزه های دینی است. اکنون در جامعه ما این ضرورت حس می شود که همان طور که در حوزه متافیزیک و فلسفه، دین را بسط دادیم و به الگویی مثل الگوی فلسفه صدرایی رسیدیم، در حیات اجتماعی نیز باید دین را بسط داد. در این صورت بسط دین به منبع عقلی خیلی وابسته است؛ چرا که در آیات و روایات مستقیماً درباره ی اداره ی جامعه مطلبی وارد نشده است. در واقع، هنگامی که از آیات و روایات الهام می گیریم، با شاخص های آیات و روایات به دنبال مدل های عقلی اداره جامعه می رویم. سپس سازگاری آن مدل ها را با ارزش های آیات و روایات می سنجیم و در این صورت می توان به یک الگوی دینی رسید.

دینی بودن این الگو به معنای استخراج تمام مؤلفه های آن از متون دینی نیست؛ بلکه به معنای عدم مغایرت با ساختاری است که قرآن و روایات معرفی می کنند. بنابراین به نظر می آید که باید گستره دین را وسیع در نظر گرفت و آن را به بعضی از منابع منحصر نکنیم. با توجه به این تعریف از دین، اشاره ای به پیشینه این بحث در جوامع اسلامی بکنیم.

در گذشته حکمای اسلامی، به تبع حکمای یونان، حکمت را به دو شاخه نظری و عملی تقسیم می کردند. حکمت نظری را نیز به طبیعیات، ریاضیات و مابعدالطبیعه تقسیم می کردند و حکمت علمی را به تدبیر منزل، سیاست مدن و اخلاق. سیاست مدن همان چیزی است که امروزه از آن به مدیریت و اداره جامعه تعبیر می کنیم. شیوه هایی را که برای اداره جامعه مورد استفاده قرار می گرفت، حکمت می دانستند و حکمای مسلمان، پس از فارابی، دقیقاً همان الگو را در حوزه اسلامی بازسازی و با آموزه

های دینی سازگار کردند. در واقع، آنان نخستین کسانی بودند که الگوی مدیریت دینی را پایه گذاری کردند. در بحث حکمت عملی در حوزه سیاست مدن، کسانی مانند خواجه نصیر، فارابی، ملاصدرا و بوعلی سینا برای اداره جامعه الگو ارائه کردند و با آنکه الگوشان پایگاه های فلسفی و عقلی داشت، مسلمانان این الگوها را اسلامی می دانستند به این علت که عقل و فلسفه را جزئی از منابع دین محسوب می کردند.

گفتنی است که در گذشته نیز به دلیل برداشت نادرستی که از فقه شده، این تصور به وجود آمده است که مدیریت کلان جامعه اسلامی به عهده فقه است. این در حالی است که فقه بخشی از این مدیریت را به عهده دارد؛ چرا که برای حکومت به حکمت نیاز داریم و در بحث ولایت فقیه نیز ولایت فقیه حکیم مدنظر است و فقه، یکی از ابزارها و نهایتاً روش ها یا بال های این مدیریت است. استفاده از عقل و حکمت در سطوح دیگر مدیریت نیز ساری و جاری است. تمام ارکان حکومت از جمله وزراء، معاونان وزراء، مدیران سازمان ها و مؤسسات نیز اگر بخواهند عملکردشان در چارچوب دین باشد، باید روش حکیمانه را در مدیریت خود در پیش گیرند. این حکمت یک پایه اش قوانینی است که براساس شریعت وضع می شود. البته این سخن به این معنی نیست که عیناً قوانینی را که به آن نیاز داریم، در آیات و روایات وارد شده باشد. ممکن است اصول آن در متون دینی آمده باشد و ما فروعش را استنباط کنیم که این کار برعهده ی مجتهدین صاحب صلاحیت است. در حوزه سیاست گذاری کلان نیز جهت گیری های ارزشی باید حول محور بحث های اخلاقی باشد، یعنی اخلاق دینی هم باید در جامعه حضور پیدا کند.

حال به سراغ تأثیر یا کارکرد دین در حوزه مدیریت می آییم. این تأثیر از چند جهت است. اگر این جهات را از یکدیگر تفکیک کنیم، بهتر می توانیم تأثیر دین را بررسی نماییم؛ خصوصاً در مقایسه با مدیریت های غیردینی و سکولار. با این قیاس می توان وجوه شباهت و تفاوت این دو نوع مدیریت را بهتر مشاهده کرد. کارکرد دین را می توان در سه بعد بررسی کرد. یک بعد نگرش ما به مقوله جامعه است. بالطبع انسانی که تحت تأثیر آموزه های دینی قرار گرفته، در قیاس با کسی که با آموزه های دینی بیگانه است، دارای نگرش متفاوتی به جامعه و امور مرتبط با جامعه مثل مدیریت است. برای بیان این تفاوت دیدگاه، یک تمثیل ذکر می شود که شاید اغراق آمیز به نظر رسد، ولی دور از حقیقت نیست. در قرآن تصریح شده که انسان و جامعه غیردینی مثل حیوانات می مانند: «اولئک کلانعام بل هم اضل». بنابراین قرآن در اینجا یک حقیقت بسیار مهم و ضروری را بیان می کند. در نظام های غیردینی تصویری که از جهان و انسان دارند، یک تصویر صرفاً مادی است و نیازهای فرد و جامعه صرفاً در نیازهای مادی خلاصه می شود؛ زیرا نگرش آنها به حیات یک نگرش کاملاً مادی است. نگرش مادی فقط به نیازهای حیوانی توجه دارد؛ نیازهایی که بین انسان و حیوان مشترک است؛ مانند خوردن، پوشیدن، ازدواج کردن و لذت بردن. در واقع، انسان در مواردی ماهیتاً با حیوانات تفاوت چندانی ندارد. این گفته ی قرآن را فلاسفه ی غربی به صراحت گفته اند؛ امثال هیون، هابس، فروید، داروینیست ها. این افراد و گروه ها بر این باورند که انسان تافته جدا بافته ای از حیوانات نیست. حتی در داروینیسم اعتقاد دارند که انسان زاده حیوانات است. لذا تصویری که از انسان ارائه می دهند، مبتنی بر نیازهای حیوانی است. طبیعی است که مدیریت این جامعه مثل اداره یک اصطبل می ماند. مثل چوپانی می ماند که می خواهد گله گوسفند را اداره کند. این مدیریت مقتضیاتی دارد. برای آنکه از گوسفندان به بهترین نحو استفاده کرد، باید شرایط خوبی برای چرای آنها فراهم آورد، مکان مناسبی برای خواب داشت و به بهداشتشان رسیدگی کرد تا نهایتاً بتوان شیر و گوشت بیشتری از آنها به دست آورد. مدیریت غیردینی متأسفانه ارزش جامعه را در حد یک اصطبل پایین می آورد و نهایتاً به نیازهای حیوانی افراد توجه می کند؛ چرا که نگرش بسیار سطح پایینی به انسان، جهان و جامعه دارد. حال آنکه نخستین کار دین در حوزه مدیریت، تغییر نگرش افراد است.

در مدیریت اسلامی تقلی مدیر از جامعه، تلقی افرادی مانند هابس نیست که اعتقاد داشت آدم ها مانند گرگ هستند و در نتیجه، جامعه نیز مثل حیات اجتماعی گرگ ها عمل می کند. اما در دیدگاه دینی، حکومت، اداره کردن مشتی گرگ نیست؛ بلکه انسان موجود ملکوتی مجهز به روح الهی و فطرت مفطور به روح اخلاقیات و معنویت است. این تلقی از عالم و انسان، نگاه

ما را به جامعه و مدیریت آن تغییر می دهد. در مقام قیاس می توان گفت مدیریت غیردینی مثل رسیدگی به یک گله است؛ اما مدیریت دینی همانند اداره کردن یک مدرسه است. در سیستم مدیریت دینی تربیت مدنظر است و قرار است انسان ها پرورش یابند تا به کمال مطلوبشان برسند. در این نگرش افراد جامعه همانند محصلین می مانند و نظام اداری باید زمینه شکوفا شدن استعدادها را فراهم کند تا آنان به کمال مطلوبشان برسند و تعالی پیدا کنند. بنابراین مدیریت دینی نگرش ما را به جهان، جامعه و خودمان تغییر می دهد. در این نگرش، اساساً نقش مدیر با نقش کسی که در یک ساختار غیردینی مدیریت دارد، بسیار متفاوت است. لذا یک جهت از جهات تأثیرگذاری دین بر افراد، تأثیر در نگرش است. در این دیدگاه جهان منحصر به ماده، طبیعت و نیازهای مادی نمی شود. انسان دارای بعد ملکوتی است و حیاتش منحصر به حیات طبیعی نیست؛ بنابراین نیازهای مادی اش اصالت ندارند؛ نه اینکه نادیده گرفته شوند؛ ولی همه ی نیازهای انسان در مادیات خلاصه نمی شود. در چنین جامعه ای معنویت نقش اصلی را بازی می کند و مدیر تلاش می نماید در کنار رفع نیازهای معیشتی مردم، نیازهای ملکوتی و معنوی شان را برآورده کند و جامعه محیط مناسبی شود برای تعالی افراد.

جنبه دوم تأثیرگذاری دین، در حوزه ارزش ها است. دین اساساً به جهان و انسان نگاه ارزشی دارد. اخلاق در منظومه ی دین از جایگاه رفیعی برخوردار است و بخش عمده ی آموزه های دینی در ادیان ابراهیمی که در قرآن نیز انعکاس یافته، به اخلاقیات اختصاص دارد. اخلاق به قدری مهم است که پیامبر هدف بعثت خود را اتمام اخلاق معرفی کردند و فرمودند: «انی بعثت لاتمم مکارم الاخلاق» با توجه به این روایت، دین اسلام در تمام ابعاد خود به اخلاق جایگاه کلیدی می دهد. اخلاق باید در همه ی ابعاد زندگی، چه فردی و چه اجتماعی، حضوری پررنگ پیدا کند. مقام معظم رهبری در خراسان شمالی، به این بحث اشاره و از منظری نظام و تمدن اسلامی را تحلیل کردند که تا به حال کمتر بدان پرداخته شده است. ایشان اذعان کردند که برای رسیدن به تمدن و جامعه ی مطلوب اسلامی، باید در دو بعد پیش می رفتیم: نخست علم و فناوری و تکنولوژی که بعد سخت افزاری است. در این بعد بیشتر از منبع عقل استفاده می کنیم و در این مورد شاید با یک جامعه غیردینی تفاوت چندانی نداشته باشیم. در جوامع غیردینی از برق، انرژی هسته ای و دیگر تکنولوژی ها استفاده می شود که جامعه دینی نیز از آنها استفاده می نماید. بعد دوم، بخش نرم افزاری تمدن اسلامی است که ایشان در این باره فرمودند که عمده آن به اخلاقیات برمی گردد. سپس اشاره کردند که متأسفانه در سی سال گذشته، در این جهت کمتر کار شده است و در این زمینه فرهنگ رانندگی را مثال زدند. و فرمودند «چرا در زمینه فرهنگ رانندگی در خیابان ما مردمان منضبطی به طور کامل نیستیم» (۱) فرهنگ رانندگی در ایران که کشوری اسلامی است، وضعیت مطلوبی ندارد. البته اسلام درباره ی فرهنگ حمل و نقل به طور مستقیم مطلبی را نقل نکرده است؛ اما یک کشور اسلامی باید در رعایت قانون و احترام به قوانین، ممتاز و در سطح دنیا نمونه باشد. مواردی از این دست عمده‌تاً در حوزه ارزش های اخلاقی قرار می گیرد و زیننده جامعه شیعی و اسلامی نیست که در این حوزه از کشورهای دیگر عقب تر باشد.

بنابراین یکی از زمینه هایی که باید در عرصه ی مدیریت جامعه بدان توجه شود، تأثیرگذاری دین در حوزه مدیریت از طریق اهرم اخلاق است. امروزه غرب متوجه شده است برای اینکه نهادها و سازمان ها به کارآمدی حداکثری خود برسند، ترسیم یک الگوی اخلاقی و التزام به آن ضروری است. منتها نهایتاً طراحی آنها در حوزه حیات دنیوی است و به بعد ملکوتی انسان توجهی ندارند. اما در ایران ناچاریم فضا را بازتر بگیریم؛ یعنی باید در سیاست و مدیریتمان، جنبه های ملکوتی را هم لحاظ کنیم. همان طور که مطرح شد، مدیر در جامعه ی اسلامی قرار نیست فقط برای رفع نیازهای معیشتی تلاش کند، بلکه باید زمینه را برای اوج گیری و رسیدن افراد به علام ملکوت نیز فراهم کند.

بعد سوم تأثیرگذاری دین، بعد روش است؛ البته این تأثیرگذاری به اندازه دو حوزه قبلی نیست. پرواضح است که اداره و تدبیر جامعه، به روش های ویژه ای احتیاج دارد. در حوزه روش بیشتر از منبع عقلی استفاده می کنیم. از آنجا که روش ها براساس شرایط زمانی و مکانی تغییر پیدا می کنند، شاید در آیات و روایات روش های مناسب با شرایط امروز یافت نشود. البته اصول اخلاقی و نگرش های کلان را می توان از آیات و روایات به دست آورد؛ ولی روش های خاص حل مسائل و مشکلات امروز

جامعه با روش های خاص زمان ائمه (علیهم السلام) تفاوت های بنیادین دارد. بر این اساس، در این عرصه عقل اهمیت دو چندانی پیدا می کند. حال مزیت دخالت دادن عقل در تعریف دین روشن می گردد. در واقع، در بخش دینی بودن ساختار جامعه تا حد زیادی مدیون عقل حکیمانه هستیم. عقل منور به نور وحی می تواند در این جهت در روش ها به ما کمک کند.

بنابراین در این سه حوزه دین در نظام مدیریتی تأثیر دارد و تفاوت ما را با یک جامعه غیردینی رقم می زند و حتی در حوزه روش که ممکن است جامعه دینی با جامعه غیردینی شباهت داشته باشد، این تفاوت را می توان دید. مثلاً در بحث جنگ که در متون دینی از آن با عنوان جهاد یاد می کنیم. جوامع اسلامی در شیوه های جنگیدن با جوامع غیردینی تفاوتی ندارند. دین داران نیز مانند دیگران از روش هایی استفاده می کنند که بشر با عقل خود به آن رسیده است. آنچه باعث می شود جنگ مقدس شود، ارزش های حاکم بر جنگ است و نگرش های حاکم بر کسانی که می جنگند. انسان معتقد، «فی سبیل الله» می جنگد. می جنگد تا جهانی ملکوتی داشته باشد و نقش ابلیس و نیروهای شر در جهان کاهش یابد. ارزش حاکم بر جهاد است که باعث می شود جنگ جنبه تقدس پیدا کند.

مدیریت نیز از این قاعده پیروی می کند. بدین معنا که لزومی ندارد در ضوابط و الگوهای مدیریتی، مثلاً در نحوه تخصیص بودجه در برنامه ریزی، به منابع دینی رجوع نمود؛ زیرا عقل می تواند مواردی از این دست را استخراج کند. ولی ارزش های حاکم بر این رفتار و الگوها می تواند صبغه ی دینی به خود بگیرد. مثلاً در بحث رانندگی، اگر کسی به منظور خدمت به خلق و قرب به خدا رانندگی کند، این عمل او عملی دینی محسوب می شود. لذا در حوزه روش ها دست عقل بسیار باز است و نباید خود را محدود کنیم. باید از روش های عقلی، که چه بسا در بسترهای غیردینی پدید آمده اند، استفاده کنیم؛ منتها باید این روش ها را بومی و اسلامی و با الگوهای ارزشی و نگرش خودمان سازگار کنیم.

از یک منظر دیگر می توان کارکرد دین در حوزه مدیریت را دارای سه جنبه دانست: یکی در جنبه قوانین مدیریتی؛ یعنی قوانینی که مدیر قرار است آنها را اجرا بکند که در این حوزه فقه ما بسیار تأثیرگذار است. مدیریت دینی باید مبتنی بر احکام فقهی باشد؛ یعنی اصول و چارچوب خود را از فقه بگیرد؛ اما فروعات را می توان از عقل و دستاوردهای علمی اتخاذ کرد.

جنبه دوم، جنبه اخلاقی است. از منظر دیگر حضور دین در حوزه اخلاق حضور مهمی است و مدیریت اخلاقی، مدیریت دینی است. مدیریت غیراخلاقی، مدیریت ماشینی و مدیریت مبتنی بر رفع نیازهای صرفاً مادی، از حوزه مدیریت دینی خارج هستند. سومین جنبه در حوزه جهان بینی و اعتقادات و نگرش است. به نظر می آید در این جنبه ها اگر آموزه ها و تعالیم دینی را در مفهوم عامش، یعنی نگرش مرتبط با امر قدسی که از نقل، عقل و شهود و عرفان استفاده می کند، اجرا کنیم، می توان ادعا کرد که مدیریت دینی اعمال شده است. ضمن اینکه وقتی ساختاری را با این اصول طراحی کردیم، مدیران نیز باید دین دار و متعهد به این نظام باشند.

احتیاج بشر به چنین مدیریتی کاملاً روشن است. الگوی این مدیریت، بنا به اعتقاد شیعه، در زمان امام زمان (عج) تحقق پیدا می کند و در نظام جمهوری اسلامی، هدف این است که با توجه به شاخصه های مطرح شده، تا حد امکان به آن الگو نزدیک شویم.

آموزه های دینی با رویکرد عرفانی - معنوی

در قرآن کریم بیش از سیصد آیه می توان یافت که جنبه ی عرفانی دارد. در این آیات رابطه ای بسیار نزدیک، صمیمی و مستقیم میان خدا و بنده از یک سو، و بنده با خدا از سوی دیگر، برقرار شده است. انسان با قرائت و تدبیر در این آیات، خود را در محضر او، و او را حاضر در لحظه لحظه های زندگی خود می بیند. گویا که او، هم اینک پیش روی من و در کنار من است. به این آیات توجه کنید:

«و نحن اقرب الیه منکم و لکن لا تبصرون» (واقعه/۸۵) یعنی: «و ما از شما به او نزدیک تریم؛ ولی نمی بینید.»

«... فاستغفروه ثم توبوا الیه ان ربی قریب مجیب» (هود/۶۱) یعنی: «... از او آمرزش بطلبید، سپس به سوی او بازگردید، که پروردگارم (به بندگان خود) نزدیک و اجابت کننده ی (خواسته های آن ها) است.»

«... لا تقنطوا من رحمۃ الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا...» (زمر/۵۳) یعنی: «... از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه ی گناهان را می آمرزد.» و شاید از تمام آیات جالب تر، دو آیه ی ذیل باشد، یکی این آیه که می فرماید: «... و اعلموا ان الله یحول بین المرء و قلبه...» (انفال/۲۴) یعنی: «... و بدانید که خداوند میان انسان و قلب او حایل می شود. ...»

خصوصا با توجه به این نکته که اگر چیزی میان دو طرف حائل خود و انسان بخواهد به طرف دیگر دسترسی پیدا کند، ناچار باید از حائل گذر کند؛ لذا می توان گفت که عبور از خود به خود ممکن نیست، مگر بعد از گذر از او؛ یعنی هر توجهی به خویشتن، نخست توجه به اوست و سپس توجه به خود. به تعبیری دیگر، خداشناسی یا مقدم بر خودشناسی است یا عین آن.

و آیه ی دوم این که فرمود: «واذا سالک عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوه الداع اذا دعان فلیستجیبوا لی و لیؤمنوا بی لعلهم یرشدون» (بقره/۱۸۶) یعنی: «و هنگامی که بندگان من، از تو درباره ی من سؤال کنند، (بگو): من نزدیکم! دعای دعاکننده را به هنگامی که مرا می خواند، پاسخ می گویم! پس باید دعوت مرا بپذیرند و به من ایمان بیاورند تا راه بیابند.» خصوصا با توجه به این نکته که خداوند در قرآن معمولا از خود با زبان غایبانه؛ یعنی ضمیر «هو» (او) یاد می کند و در پاره ای موارد هم به صورت جمع با ضمیر «نحن و انا» (ما) تنها در اندکی از موارد است که خداوند به خود می گوید «من». اما در آیه ی اخیر، حضرت حق هفت مرتبه گفته است: من. و به همین دلیل است که این آیه در قرآن منحصر به فرد می باشد و حتما می دانیم که شان نزول آن نیز ماه مبارک رمضان است.

به هرحال، این گونه آیات در انسان حالت نزدیکی و آشتی ایجاد می کند، وسائط را از میان برداشته و انسان را به وصال نزدیک تر می کند:

قرب نه بالا و پستی جستن است قرب حق از حبس هستی رستن است

کارگاه قرب حق در نیستی است غره هستی چه داند نیست چیست

افزایش محبت، اثر دیگر این دسته از آیات است. حب از حبه به معنای دانه است؛ چنان که دانه از زمین می روید و ریشه در خاک دارد، حب حق هم ریشه در نهاد و بن مایه ی وجود آدمی دارد. به تعبیری، انسان در عمیق ترین لایه های وجودی خود با او آشنا بوده به او عشق می ورزد. حب، آتشی است که در دل، هرچه را جز مراد می سوزاند و انسان را واله و شیفته و مست وصال می کند. صبر و قرار را از انسان ستانده، امید و شوق به ارمغان می آورد. هیبت، بست و انس، دیگر پیامدهای تامل در این گونه آیات است:

مجرما بنگر کر مه های خدا که تو را می خواند آن سو که بیا

پس مشو نومید، خود را شاد کن پیش آن فریادرس فریاد کن

حسن خلق است و امید حق تو را که تو را گوید به هر دم برتر را

از قرآن که بگذریم، در سنت هم مضامین عرفانی و عاشقانه فراوان یافت می شود. کافی است که انسان مناجات شعبانیه، دعای کمیل، مناجات خمس عشر، دعای ابوحمره و نیز ادعیه ی صحیفه ی سجاده را مرور کند. مضامین بلند و والای نهج البلاغه هم جایگاهی ویژه دارد. این همه دلالت بر این نکته دارد که قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) درصدد بوده اند تا به جز راه عقل و استدلال، راهی دیگر که نزدیک تر است به روی انسان بگشایند و با زبان و ابزاری دیگر دین را معرفی کنند. و در

حقیقت بعد عرفانی و عاشقانه ی دین را برملا سازند و به جز عقل، میان دل و او، ارتباطی ویژه و مستقیم، رودررو و بدون حجاب برقرار کنند.

عارفان از این اندوخته ی گران بها، نیک بهره جسته اند و سعی بر آن داشته اند تا از این مایه های اولیه توشه برگرفته و آن را به شکل یک جریان یا نهضت، به سطح جامعه کشانند و اسلام عرفانی و عرفان اسلامی را تحقق عینی بخشند. آنان در این جهت کوشش ها کرده و مصیبت ها کشیده اند. عرفان، با تصوف و تصوف با زهدگروی دینی، که آن را اصحاب صغه و امیر مؤمنان (ع) و امام صادق (ع) و در مراحل بعد، حسن بصری (۲۲ - ۱۱۰ ه. ق) بنیان نهادند، به صحنه آمد. «مکتب زهد» در قرن دوم به دست اول بانوی صوفی؛ یعنی رابعه ی عدویه (م ۱۳۵ یا ۱۸۵ ه. ق) به «مکتب محبت و عشق» بدل شد.

جریان عمل گروی عرفانی و صوفی مآبی اجتماعی از قرون متوالی و در هر عصر و زمانی از ویژگی های خاصی برخوردار بود. از نکات مهم آن است که صوفیه علی رغم آن که با استدلال و عقل رابطه ی خوبی نداشتند؛ اما بر اثر جدال ها، مناظرات علمی، نزاع های فرقه ای و مخالفت های روزافزون، اندک اندک رو به استدلالی کردن آرا و نظریات خود آوردند. «قوت القلوب» از ابوطالب مکی در قرن چهارم، «اللمع» از ابونصر سراج طوسی در قرن چهارم، «اسرار التوحید» درباره ی حالات ابوسعید در قرن پنجم، «کشف المحجوب» اثر ابواسحاق هجویری در قرن پنجم، «الرساله القشیریه» از ابوالقاسم قشیری در قرن پنجم، «منازل السائرین» اثر خواجه عبدالله انصاری در قرن پنجم، «تمهیدات» از عین القضاة همدانی در قرن ششم، «شرح شطحیات» اثر روزبهان بقلی در قرن ششم، «مرصاد العباد» نوشته ی شیخ نجم الدین رازی در قرن هفتم و «عوارف المعارف» از شهاب الدین سهروردی در قرن هفتم، همه و همه گوشه هایی از جریان تدوین، تبویب و به نظم کشیدن و ضابطه مند کردن تصوف و عرفان اسلامی است. این حرکت علمی در قرن هفتم به دست عارف نامی و شهیر، محی الدین بن عربی (م ۶۳۸ ه. ق) به اوج خود رسید و تصوف کاملاً مبانی عملی و نظری یافت و از این طریق جایگاهی ثابت و بلند در میان علوم اسلامی پیدا کرد. البته عرفان دو حوزه دارد؛ عملی و نظری. صوفیان و عرفا در هر دو حوزه به تنظیم و تنسیق پرداختند. «منازل السائرین» بهترین نمونه ی عرفان عملی و «فصوص الحکم» و «مقدمه ی قیصری» بهترین مثال عرفان نظری است.

آنچه در رابطه با موضوع بحث حاضر مطمح نظر می باشد، این است که تاریخ عرفان و نیز خاستگاه آن؛ یعنی آیات و روایات نشان از آن دارد که مضامین عرفانی به دو گونه آموزش داده شده و به نسل بعدی انتقال یافته است: غیررسمی یا غیرکلاسیک و رسمی یا کلاسیک. در شیوه ی نخست، عارفان برنامه هایی از قبیل: محفل ذکر، آیین اربعین، ریاضات مشروع، جلسات وعظ و درس که هر یک شرحی مستقل دارد داشتند. هر یک از این سرفصل ها خود راهی برای آموزش دین و یا لاقابل آموزش بخشی از دین بود.

شیوه ی رسمی نیز به دو صورت انجام می شد. آنان از یک سو اندیشه های ناب عرفانی، قرآنی و اسلامی را به شکل آثار و کتب عرضه می داشتند که بخشی از آنها را پیش تر گفتیم. البته باید گفت: آثار عرفانی هم گاه به صورت تذکره ها، مثل تذکره ی عطار؛ زمانی به شکل نثرهای زیبا و دلنشین، نظیر رسائل خواجه عبدالله انصاری؛ در پاره ای موارد در قالب مباحث تخصصی، مانند فصول و فتوحات؛ و گاهی هم با زبان حکایات و مثال ها، نظیر منطق الطیر عرضه می شد.

شیوه ی رسمی به صورت دیگری هم از سوی عارفان عرضه می شد و آن ادبیات عرفانی است. مهم ترین بخش ادب پارسی، ادب عرفانی است. اگر عارفانه ها را از ادبیات ایران زمین برداریم، چیز مهمی از آن بر جای نخواهد ماند. اگر از ادبیات ایران حلاج، سنایی غزنوی، باباطاهر، مولوی، سعدی و حافظ را برداریم، چه چیزی باقی خواهد ماند. عارفان به دلایلی از قبیل: نارسایی زبان عرفی، بخل در اظهار حقایق بلند و عدم اهلیت پاره ای از مردم، به زبان رمزی روی آوردند. به عبارتی دیگر، سبکی نوین و متمایز در نثر و نظم ابداع کردند. عارف خود را لال و بی زبان می دید، لذا اسرار خود را با «زبان دوم» بیان می داشت:

هر که را اسرار حق آموختند مهر کردند و دهانش دوختند
 عارفان که جام حق نوشیده اند رازها دانسته و پوشیده اند
 بر لبش قفل است و بر دل رازها لب خموش و دل پر ز آوازه ها

شیوه ی غیررسمی گونه های دیگری هم داشت. یکی از آن ها ایجاد آیین فتوت و عیاری بود. توضیح آن که فتوت در لغت، مردی و جوانمردی را گویند. برخی گفته اند فتوت آن است که برای خود نسبت به دیگری فزونی ندانی؛ بعضی هم گفته اند که فتوت، گذشتن از لغزش های برادران است.

فتیان (جمع فتی جوانمرد) در اصطلاح طبقه ای خاص بوده اند که در ایران و گاهی در برخی بلاد دیگر اسلامی ظهور کرده اند. آنان آداب خاصی از قبیل: بخشندگی، کارسازی، دستگیری و مروت داشته اند.

جوانمردان ریشه ی خود را به امیر مؤمنان علی (ع) می رسانند. آنان با اتکا به کلام معروف «لافتی الا علی لاسیف الا ذوالفقار» که هاتمی در غروه ی احد آن را ندا داد، علی (ع) را «شاه مردان» خوانده و او را بهترین نمونه ی جوانمردی و فتوت می شمارند.

جوانمردان سلسله مراتب خاصی داشتند؛ مبتدیان را «ابن» سابقه داران را «اب» یا «جد» می خواندند و رییس خود را «اخی» خطاب می کردند. آنان به جای خرقة «سراویل» (جمع سروال یا شلوار، زیر جامه) می پوشیدند. این لباس بعدها در زورخانه های ایران مرسوم شد. هریک از جوانمردان کمربندی به نام «شیخ الشد» (پیر کمربند) داشته اند و سند سراویل و کمربند خود را به «شاه مردان» می رساندند.

اهل فتوت و عیاران، لباس، تشریفات و نیز آداب و رسوم خاصی داشتند و در دوره های بعد طبقه، «دش و لوطی» را تشکیل می دادند؛ هرچند اخیراً این گروه رو به انحطاط گذارد.

جوانمردان و عیاران به ورزش های جسمانی بسیار اهمیت می دهند. زورخانه داران امروزی، میراث داران جوانمردانند. آنان در کشتی گرفتن، تیراندازی و شمشیربازی مهارت داشتند. هریک موزه ای در پا، خنجری بر کمر و کلاه درازی که از نوک آن پارچه ای کوتاه آویخته شده بود، بر سر داشتند. روزها به کار معاش مشغول بودند و شب ها در بیوت یا موضعی به نام «لنگر» یا «زاویه» نزد «اخی» به شاگردی می نشستند و بقیه ی وقت را هم صرف دستگیری مستمندان می کردند.

«آیین فتوت» ترجیح دیگران، گذشتن از لغزش، بت شکنی، بخشندگی، حفظ شرف و ناموس، اظهار غیرت، فداکاری، دستگیری از مستمندان و ضعیفان و دفع ظلم از مظلومان و حمایت از یاران بود. آداب و رسوم جوانمردی در ایران نفوذ فراوان و گسترده ای داشت و بسیاری را به خود جذب کرد. از این طریقت می توان حکایات فراوانی در گلستان، بوستان، داستان های عبید و قلندرنامه یافت و از پوریای ولی و مرحوم تختی، به عنوان دو نمونه ی بارز، یاد کرد.

یک نمونه ی دیگر از شیوه ی غیررسمی، دعوت به جمع است. شاید هیچ فرقه ای در گذشته ی ایران زمین مانند عارفان و صوفیان به فکر مردم نبوده اند. آنان این خصلت را از پیشوایان دینی خود، بویژه امیر مؤمنان (ع) به ارث برده اند. علت آن است که هر فرقه ای تنها خود را راست و دیگر نحله و دسته ها را باطل، ملعون و نجس می دانست. و تنها عارفان بودند که نگاهی عام به انسان داشتند و با همه ی بشریت از در صلح و آشتی و صفا درمی آمدند. خلاصه آن که مردم داری و شفقت به همنوع شیوه ی آنان بود. این اعتقاد باعث می شد که آنان از هرگونه کمک مادی یا معنوی دریغ نورزند. از ویژگی های بارز سالکان طریقت حب و عشق آن است که بسیار به مردم شفقت، صفا و عشق ورزیده و اصل اخوت را کاملاً به جا می آوردند و از لغزش و خطا به راحتی درمی گذشتند. هیچ بعید نیست که بگوییم: مهمان نوازی ایرانیان که شهره ی عام است تحت تاثیر این منش صوفیان و عارفان شکل گرفته است:

جمع کن خود را جماعت رحمت است
تا تو نام با تو گفتن هر چه هست
عقل تو قسمت شده بر صد مهم
بر هزاران آرزو و طم و رم
جمع باید کرد اجزاء را به عشق
تا شوی خوش چون سمرقند و دمشق

نمونه‌ی سوم، نقش درمانگری است که در عرفان وجود داشته است. شکی نیست که عرفان جنبه‌ی درمانی هم داشته است، چنان که از بعد علمی و نظری بی بهره نبود. به عبارت دیگر عرفان از یک جنبه، نظر، استدلال و تئوری است و جهان بینی خاصی را ارائه می دهد؛ اما از سوی دیگر، بعد عملی هم داشته است. به این معنا که عارفان سعی داشتند به نیازهای روحی دیگران پاسخ دهند، مشکلات روانی آنان را با شیوه‌های عارفانه پاسخ داده و به عرفان بعد درمانی و مددکاری دهند. و این تنها بدین دلیل است که انسان به جز عقل، دل هم دارد و چنان که باید نیازهای عقلی آدمی را پاسخ داد، باید گره‌های دل را هم گشود. آنان بر اساس این عقیده‌ی درست که بیش تر بیماری‌ها ریشه‌ی روانی دارند، بسیاری از امراض تنی را درمان روان تلقی می کردند. یکی از بهترین نمونه‌ها، شیوه‌های درمانی است که در کتاب قانون بوعلی به چشم می خورد. باید گفت که عارفان و صوفیان بهترین روانشناسان و روان‌پژوهان و روان‌کاوان بوده‌اند که با شناخت احوال باطنی، بسیاری از گره‌های کور را می گشودند. ماسینیون می گوید: «روش شناخت نفس که تصوف بر آن استوار است ... صوفیان را به مثابه‌ی روان‌پزشکان جلوه دار نموده است که درد و رنج دیگران را شفا می دهند.»

با نگاهی دیگر می توان گفت: تصوف و عرفان اسلامی دو بعد دارد؛ آفاقی و انفسی. عارف آن زمان که به دنبال نیل به حقایق است در آفاق سیر می کند؛ اما آن زمان که درصدد نفوذ در لایه‌های عمیق نفس خود است و می کوشد تا عمق جان آدمی را دریابد، بیماری‌ها را بشناسد و از عرفان، ابزاری برای درمان دردهای باطنی یابد، سیری انفسی دارد. و عرفان با هر دو بعد کامل می شود، نه آن گونه که چنان عرفان‌های رایج، از قبیل عرفان سرخ پوستی و عرفان بودایی تنها جنبه‌ی درمانی به خود گیرد. تاریخ عرفان اسلامی و ایرانی سرشار از مواردی است که مردمان، درمان دردهای خود را بر عارفان می بردند و از آنان یاری می جستند.

حاصل آن که عارفان هم به گونه‌ای کاملاً مستقل و متمایز دین را آموزش می دادند؛ این آموزش اشکال مختلفی داشت؛ گاهی غیررسمی، گاهی عملی، گاهی نظری و گاهی به صورت ادیبانه بود. تمام اشکال و قالب‌هایی که عرفا برای انتقال دین به مخاطبین خود برگزیده‌اند، بسیار مؤثر و بانفوذ بود. مهم‌ترین دلیل آن است که عرفان و محبت و انس، با دل و جان آدمی در ارتباط است و آنچه در رابطه با درون و قلب انسان شکل گیرد، تاثیر بیش تری خواهد داشت. در این جا به دو نکته باید اشاره کرد: یکی این که چون امروزه نحله‌ها و اندیشه‌های بسیار متنوع، اما غیردینی، بلکه ضددینی مثل: عرفان بودا، عرفان چینی، عرفان شینتو و عرفان سرخ پوستی رواج یافته است؛ از یک طرف احساس نیاز به عرضه‌ی عرفان ناب اسلامی فزونی یافته است؛ لذا باید دست به کار شد و از سوی دیگر، ورود در این مسیر قدم گذاردن بر لب دره‌ای عمیق است، لذا باید احتیاط را پیشه کرد.

نکته‌ی دوم این که اگر به تاریخ عرفان در جهان اسلام مراجعه کنیم، در کنار حرف‌های بلند و اندیشه‌های نورانی، سخنان آلوده هم کم نیست. از مرحوم علامه‌ی طباطبایی نقل است که ایشان فرمود: «ابن عربی بلندترین اندیشه‌ها را در جهان اسلام مطرح کرده است، مزخرف‌ترین حرف‌ها هم مال اوست.» لذا باید پالایشی درونی کرد و سره را از ناسره باز و عرفان ناب را عرضه داشت.

نکته‌ی سوم، اما مهم این که گیریم که نمی توان کتابی با محتوایی به عنوان متن درس عمومی عرضه داشت؛ اما می توان کار دیگری کرد و آن این که به همین منظور اثری با «رویکرد عرفانی» به سامان رساند و عرضه داشت. البته باید اندیشه‌های عرفانی را با زبانی عقلی مستحکم نمود تا از آسیب پذیری آن کاسته شود.

نتیجه گیری

بهره‌وری که بیانگر تولید متوسط هر کارمند است به سطح تکنولوژی، کمیت و کیفیت عامل کار و فرهنگ حاکم بر کار و تولید در جامعه ارتباط دارد. نظام اداری ایران که تشکیلات آن بدون توجه به وظایف دولت سازمان یافته و معیار عقلانیت مبنای سازماندهی نبوده، علیرغم آنکه در جریان انقلاب و بعد از آن تلاشهایی چند در جهت ایجاد اصلاحات و تغییرات در تشکیلات اداری و عناصر آن صورت پذیرفته، لیکن هنوز این نظام تحول نیافته باقی مانده و به عنوان یکی از تنگناهای توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی محسوب می‌گردد. در بهره‌وری عوامل متعددی تأثیر دارند، برخی از آنها مادی هستند و تعدادی معنوی. از مهم‌ترین عناصر معنوی ارتباط انسان و خداست که مقدمه آن خویشتن‌شناسی و نگاه عارفانه است. در واقع با آموزه‌های عارفانه می‌توان نگرش انسان‌ها را تغییر داد و آنها را از وادی خودمحوری به وادی خدامحوری کشانید به طوری که همه چیز را با رویکرد عشق ببیند و در مسیرشان عاشقانه و با انگیزه و شجاعت بیشتر حرکت کنند و آنجاست که نه تنها بسیاری از مشکلات مرتفع می‌گردد بلکه کارکنان سازمان با روحیه‌ای مضاعف و تلاشی هدفمندانه در راستای چشم‌انداز سازمان و اهداف کلان حرکت کرده و بهره‌وری افزایش می‌یابد.

منابع و مأخذ

۱. قانون برنامه اول توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران ۷۲-۱۳۶۸ مصوب ۶۸/۱۱/۱۱ مجلس شورای اسلامی .
۲. امام خمینی قدس سره الشریف، صحیفه انقلاب، وصیت نامه سیاسی و الهی، تهران انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تیر ماه ۱۳۶۸ .
۳. ضیائی، منوچهر، مجموعه قوانین بودجه و سایر قوانین و مصوبات مربوط از سال ۱۲۸۵ تا ۱۳۴۳ و برخی اسناد مالی مربوط به دوران پیش از مشروطیت، جلد اول، چاپ دوم، تهران وزارت برنامه و بودجه، سال ۱۳۶۶ .
۴. فرهنگ، منوچهر فرهنگ علوم اقتصادی، انگلیسی به فارسی، چاپ سوم، انتشارات نیل، تهران، ۱۳۵۶ .
۵. فعالی، محمدتقی، آموزه‌های دینی با رویکرد عرفانی - معنوی
۶. دهقانی، عزت الله، مبانی عرفان در حدیث و قرآن، تهران: موسسه آموزشی فرهنگی هنری انتشارات آشتی، ۱۳۸۱.
۷. کلانتری، الیاس، عرفان به روش قرآن و حقیقت، تهران: اوج، ۱۳۶۰
۸. امیرطاهر افشار، سعید، بهره‌وری در قرآن کریم در امور غیر مادی، قزوین: سایه گستر، ۱۳۹۳.
۹. نکوئی سامانی، مهدی، دین و دنیای مدرن/ مهدی نکوئی سامانی؛ [برای] مدیریت پژوهشی آستان مقدس، قم: آستانه مقدسه قم، انتشارات زائر، ۱۳۹۲.
۱۰. همایون مصباح، حسین، دولت مطلوب در جامعه دینی، حوزه اندیشه، ش ۶۲ - ۶۱، آذر، دی، بهمن و اسفند ۱۳۸۵ : ص ۴۷ - ۹۰
۱۱. دری نجف‌آبادی، قربانعلی، اسلام، انسان، بهره‌وری، تهران: سازمان بهره‌وری ملی ایران، ۱۳۷۳.
12. 1980. mathematical Approach, Third Edition, Mc GRAW-Hill Book Company, Henderson James M. and Quant Richard E. Microeconomic theory, A 1)
13. Henderson/Quant P (67-68). Microeconomic-theory, A Mathematical Approach, Third Edition

The Impact of Mystical Teachings on Efficiency Management in Public and Private Organizations in Iran

Khalil Bahrami Ghasrchami

Assistant Professor of Islamic Azad University, Branch of Dehaghan

Abstract

Efficiency and optimum use of production factors are considered in the classical economy as an indicator of the success of economic systems. What is known in this type of economy as the factor that improves the efficiency is the optimum and efficient use of all available factors and their optimum composition in such a way that the maximum production can be achieved using the minimum factors, and manufacturers can maximize their profit. This is because the aim of capitalist economy is to maximize profit and the Islamic economic system also has the aim of maximizing profit but within the framework of Islamic laws. However, the Islamic Economic System has other aims, but most manufacturers in Muslim communities seek to maximize profit in accordance with religious rules.

Whether we define economics as "the study of human behavior in the relationship between the goals and the scarce resources with different uses", or define it as the science of "evaluation and selection" , and whether we believe in Islamic economics or consider economics as absolute and not limit it within the framework of a specific religion, there are certain behaviors in Islamic societies that are considered the dominant characteristics of these societies and have to be taken into account in order to achieve desired results in the economic behaviors of the Muslim communities. From the perspective of Islam, efficiency improvement and optimum use of the production factors has a broader concept that will be dealt with in this paper.

Keywords: Mysticism, Management, Economy, Productivity, Efficiency, Effectiveness, Public Organizations, Private Organizations
